

بیانیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

هدف‌های جنگی که امریکا تدارک می‌بیند

۱ - دولت بوش در تدارک حمله به عراق تا جایی پیش رفته است که عقب نشستن از آن، اگر ناممکن نباشد بسیار دشوار خواهد بود. تلاش‌های شخصی خود بوش برای متقاعد کردن مردم آمریکا به ضرورت حمله به عراق، نشان می‌دهد که مساله عراق از نظر آن‌ها اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. این اهمیت از کجا برمی‌خیزد؟ مقامات دولت بوش ضرورت "تغییر رژیم" در عراق را ادامه "جنگ علیه تروریسم" معرفی می‌کنند. اما استدلال آن‌ها در نشان دادن ارتباط میان این دو چنان ضعیف است که هر چه بیشتر توضیح می‌دهند، عده هر چه بیشتر از مردم آمریکا (غیرآمریکایی‌ها که جای خود دارند) به بی‌پایه‌گی آن پی می‌برند.

۲ - حقیقت این است که طرح مبارزه علیه "محور شیطانی" به طور عام و طرح "تغییر رژیم" عراق به ویژه به طور دل‌بخوایی و زورکی به مساله مبارزه با تروریسم گره زده شده است و حمله به عراق نه تنها به تروریسم بنیادگرایان اسلامی - یعنی جریان‌هایی که فاجعه ۱۱ سپتامبر را به وجود آورد و هم‌چنان ناامن کردن زندگی آمریکائیان را هدف مقدم خود می‌داند - ضربه نمی‌زند، بلکه به احتمال زیاد می‌تواند آن را تقویت کند. باید توجه داشت که اولاً- سازمان‌دهندگان و مجریان اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر، تماماً از کشورهایی بودند که دولت‌های متحد آمریکا تلقی می‌شدند، یعنی عمدتاً عربستان سعودی، مصر و پاکستان (و نه از عراق و ایران و کره شمالی). ثانیاً- دولت بوش تاکنون نتوانسته است در باره ارتباط رژیم صدام حسین و شبکه القاعده، مدرک و نشانه‌ای پیدا کند، بلکه دلایل روشنی وجود دارد که رهبران القاعده، رژیم صدام را از جمله دشمنان اسلام تلقی می‌کنند و قاعدتا حاضر نمی‌شوند با آن همکاری کنند. ثالثاً- صدام نمی‌تواند نشان دهد که اقدام تروریستی علیه قدرت بی‌منزاعی مانند آمریکا قطعاً یک اقدام انتحاری است. نگاهی به پیشینه رژیم صدام حسین نشان می‌دهد که او همیشه از درافتادن با قدرت‌های بزرگ پرهیز می‌کرده است. برخلاف تصور شایع، رژیم بعث عراق جزء در شرایط ویژه جنگ خلیج، همیشه از رویارویی مستقیم با اسرائیل پرهیز کرده و فقط به تبلیغات خصمانه علیه آن اکتفا کرده است. رابعاً- حمله به عراق نه فقط مبارزه با تروریسم بنیادگرایان اسلامی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و به حاشیه می‌راند، بلکه به احتمال قوی، زمینه اجتماعی و سیاسی گسترش آن را در کشورهای عربی تقویت خواهد کرد. خامساً- تجربه ۱۱ سپتامبر نشان داد که حتی مرگ‌بارترین اقدامات تروریستی ضرورتاً به تکنولوژی پیچیده‌ای نیاز ندارد و تجربه نامه‌های حاوی آنتراکس (سپاه زخم) در آمریکا نشان داد که تولید سلاح‌های شیمیایی و میکروبی و حتی هسته‌ای ضرورتاً به حمایت قدرت‌های دولتی وابسته نیست و می‌تواند به وسیله شبکه‌های تروریستی غیردولتی و حتی کوچک نیز صورت بگیرد. بنابراین سرنخ شبکه‌های تروریستی را به "دولت‌های یاغی" نسبت دادن جز نادیده گرفتن واقعیت‌های سرسخت معنای دیگری ندارد. و بالاخره، فراموش نباید کرد که اصرار تیم بوش بر ضرورت براندازی رژیم صدام حسین ربطی به حادثه ۱۱ سپتامبر ندارد و مدت‌ها قبل از آن، حتی در دوره مبارزات انتخاباتی بوش، یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی او در خاورمیانه معرفی می‌شد. و نقش ۱۱ سپتامبر این بود که فرصت و بهانه واقعاً بی‌همتایی به آن‌ها داد که طرح‌شان را با جسارت و فشرده‌گی بی‌سابقه‌ای پیش ببرند.

۳ - ادعای دولت بوش این است که رژیم صدام حسین نه صرفاً به دلیل ارتباط با تروریسم، بلکه هم‌چنین و مخصوصاً به دلیل داشتن سلاح‌های کشتار جمعی خطرناک است. اصل استدلال آن‌ها این است که سه رژیم "محور شر" (یعنی رژیم‌های عراق، ایران و کره شمالی) از دیدگاه "جنگ علیه تروریسم" به این دلیل خطرناک‌اند که استعداد کافی برای همکاری با تروریست‌های ضدآمریکایی را دارند و حالا یا در آینده، می‌توانند آن‌ها را به سلاح‌های کشتار توده‌ای مجهز کنند. به عبارت دیگر، این سه رژیم نه به خاطر ارتباط با شبکه تروریستی که حادثه ۱۱ سپتامبر را به وجود آورد، و حتی نه به خاطر ارتباط بالفعل با نوعی تروریسم ضد آمریکایی بلکه به خاطر آمادگی بالقوه برای همکاری با هر نوع احتمالی با تروریسم ضد آمریکایی در آینده، خطرناک معرفی می‌شوند. به همین دلیل مقامات دولت بوش بیش از آن که در پی نشان دادن ارتباطی میان این دولت‌ها و شبکه القاعده باشند، می‌کوشند ظرفیت و تلاش این دولت‌ها را در تولید سلاح‌های کشتار توده‌ای اثبات کنند. و با این استدلال است که عراق را نقدترین و خطرناک‌ترین تهدید معرفی می‌کنند. به همین دلیل تصادفی نیست که هر چه تاریخ تسویه حساب قطعی با رژیم عراق نزدیک‌تر می‌شود، استدلال اصلی آن‌ها روی ظرفیت‌های تولید سلاح‌های کشتار توده‌ای این رژیم متمرکز می‌شود. اما حتی اگر فرضیه دولت بوش را در باره آمادگی بالقوه رژیم عراق برای هم‌کاری با شبکه القاعده یا هر نوع دیگر از تروریسم ضد آمریکایی را بپذیریم، باز هم نمی‌توانیم تدارک فشرده دولت بوش برای حمله به عراق را توضیح

بدهیم. زیرا اولاً- مقامات دولت بوش تاکنون نتوانسته‌اند اثبات کنند که رژیم عراق نقداً از امکانات لازم برای استفاده مستقیم یا غیرمستقیم از سلاح‌های کشتار توده‌ای علیه آمریکا برخوردار است؛ ثانیاً- تجربه همین ماه‌های اخیر نشان داد که آن‌ها علاقه‌ای به بازگشت بازرسان سازمان ملل و بازرسی مجدد کامل از نقاط مشکوک در این کشور ندارند و عملاً آن را نالازم و حتی غیرمفید و مزاحم برای طرح‌شان تلقی می‌کنند؛ ثالثاً- جایی برای تردید باقی نمی‌گذارند که خواهان "تغییر رژیم" عراق هستند و نه صرفاً بازرسی ظرفیت تولید سلاح‌های کشتار توده‌ای یا حتی خلع سلاح کامل عراق از این ظرفیت‌ها. به همین دلیل آن‌ها نمی‌توانند حتی به متحدان خودشان توضیح بدهند که الف- چرا حتماً خواهان "تغییر رژیم عراق" (که قطعاً از طریق جنگ صورت خواهد گرفت) هستند؛ ب- این جنگ با "جنگ علیه تروریسم" القاعده (که هنوز ناتمام مانده است) چه ارتباطی دارد و آیا می‌تواند به هدف‌های آن کمک کند؛ و ج- "چرا حالا" باید این جنگ صورت بگیرد.

۴ - ناتوانی دولت بوش در ارائه پاسخ قانع‌کننده به سوال‌های سه‌گانه بالا است که افکار عمومی جهان را هرچه بیشتر متقاعد می‌سازد که هیچ‌یک از دلایل اعلام شده دولت بوش قابل قبول نیستند و انگیزه‌های دیگری پشت این توجیهات وجود دارند. و در باره انگیزه‌های واقعی، بیش از همه، به این عوامل اشاره می‌شود: تلاش بوش برای منحرف کردن افکار عمومی آمریکا از کارنامه ضعیف ریاست جمهوری‌اش؛ تلاش برای منحرف کردن افکار عمومی از سقوط بازار سهام و افزایش بیکاری در آمریکا و رسوایی‌های مالی در بعضی شرکت‌های بزرگ و آلودگی عده‌ای از اعضای اصلی تیم بوش در این رسوایی‌ها؛ تلاش برای تحکیم و تقویت تسلط آمریکا بر منابع نفتی خاورمیانه؛ انتخابات میان‌دوره‌ای و اهمیت پیروزی جمهوری خواهان در آن برای کنترل کنگره آمریکا؛ تلاش برای زمینه‌سازی جهت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴؛ انتقام خانواده بوش از صدام حسین. تردیدی نیست که تدارک فشرده برای حمله به عراق، مخصوصاً در این شرایط زمانی مشخص را تنها با یک عامل نمی‌توان توضیح داد و تردیدی نیست که هر یک از عوامل یاد شده می‌توانند به درجات مختلف در زمان و چگونگی این تدارک مشخص کنونی نقش داشته باشند. اما در عین حال، نمی‌توان تردید داشت که انگیزه اصلی دولت بوش در حمله به عراق، همان تحکیم و تقویت تسلط آمریکا بر منابع نفتی خاورمیانه است. برای درک روشنی از این مساله باید به چند نکته توجه داشت: الف- عراق، بعد از عربستان سعودی دارای بزرگ‌ترین ذخایر نفتی شناخته شده جهان است، ب- محاصره خفه‌کننده دوازده ساله عراق بیش از آن طولانی شده است که برای افکار عمومی جهانی و حتی آمریکا قابل توجیه باشد و در عین حال پایان دادن آن جز پذیرش ادامه حکومت صدام حسین یا لااقل حزب بعث عراق معنای دیگری نخواهد داشت که این برای دولت آمریکا عموماً و تیم بوش خصوصاً، نمی‌تواند قابل قبول باشد. ج - تقویت اسلام‌گرایی و هم‌راه با آن، توده‌ای شدن بی‌سابقه احساسات ضد آمریکایی در دنیای عرب و غالب "کشورهای اسلامی" عموماً و عربستان سعودی (تکیه‌گاه اصلی سلطه آمریکا بر منابع انرژی خاورمیانه) خصوصاً، بسیاری از طراحان استراتژیک آمریکا را (مخصوصاً بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر) به فکر چاره‌جویی واداشته و اعتقاد به ضرورت تغییرات سیاسی مهم، به ویژه در کشورهای کلیدی خاورمیانه را در میان آن‌ها تقویت کرده است. این گرایش مخصوصاً در میان اعضای تیم بوش بسیار قوی و چشم‌گیر است. د - به قدرت رسیدن تیم بوش در آمریکا که احتمالاً دست‌راستی‌ترین دولت آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی است و پیوندهای ویژه‌ای با شرکت‌های نفتی و تسلیحاتی آمریکا دارد و می‌کوشد با تکیه بر برتری مطلق و بی‌سابقه نظامی آمریکا در جهان، ساختارهای قدرت در جهان را طوری تغییر بدهد که سلطه جهانی کنونی آمریکا را دائمی سازد و مخصوصاً تسلط آمریکا بر منابع انرژی جهان را به نحوی تقویت کند که نه رقبا و نه متحدان آمریکا هرگز نتوانند سلطه بی‌منازع آن را زیر سوال ببرند. به همین دلیل است که استراتژی یک‌سوگراییانه (unilateral) را برای عملی کردن طرح‌های خود حیاتی می‌دانند و سرسختانه روی آن تاکید می‌ورزند. ه - پیروزی در انتخابات کنگره آمریکا برای تیم دولت بوش اهمیت استراتژیک دارند. زیرا اگر نتوانند در این انتخابات در هر دو مجلس کنگره آمریکا به اکثریت دست یابند، احتمالاً عملی شدن بسیاری از طرح‌های استراتژیک‌شان دشوار یا حتی ناممکن خواهد شد و حتی احتمال این که انتخابات بعدی ریاست جمهوری را ببازند، کم نیست. و - حادثه ۱۱ سپتامبر فرصتی طلایی به دست دولت بوش داده است که قاعداً نمی‌تواند برای مدت زیادی ادامه یابد. این حادثه بود که جرج بوش، یعنی رئیس‌جمهور عملاً نامنتخب آمریکا را به محبوب‌ترین یا یکی از محبوب‌ترین روسای جمهوری تاریخ آمریکا تبدیل کرد. محبوبیت شخصی بوش هر چند هنوز بالاست، ولی قابل دوام نیست و حالا بخش بزرگی از آمریکائیان درمی‌یابند که مساله اصلی آن‌ها بحران اقتصادی و مخصوصاً مالی آمریکاست که بعد از بحران ۱۹۳۰ بزرگ‌ترین بحران مالی این کشور محسوب می‌شود. بنابراین تیم بوش به خوبی می‌داند که اگر این فرصت طلایی را از دست بدهد، احتمالاً دیگر نخواهد توانست تعادل خود را حفظ کند و طرح‌های گسترده‌اش در داخل و خارج آمریکا را عملی سازد. با توجه به مجموعه این عوامل، می‌توان دریافت که دولت بوش در تدارک حمله به عراق چه هدف‌هایی را دنبال می‌کند و چرا حالا می‌خواهد این حمله را عملی سازد.

۶ - طرح دولت بوش، اگر عملی شود پی آمدهای بسیار پر دامنه‌ای خواهد داشت که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: الف: بی‌معنا شدن مهم‌ترین اصل شناخته شده حقوق بین‌الملل (در سه قرن گذشته) یعنی اصل حاکمیت دولت‌ها و برگرداندن نظام بین‌المللی، لاقبل به دوره قبل از جنگ جهانی دوم. همین الان، فشارهای دولت آمریکا سازمان ملل را به چیزی شبیه جامعه ملل در دوره قبل از جنگ دوم جهانی تبدیل کرده، با این تفاوت که اگر در آن روز در نظام بین‌المللی قدرت‌های بزرگ تقریباً هم‌وزنی وجود داشتند، ولی حالا یک ابرقدرت بی‌منازع با تمام توان و با زورگویی کامل می‌خواهد خود را به عنوان قدرتی بر فراز نظام بین‌المللی میان دولت‌ها، تحمیل کند. ب - با عملی شدن این طرح "دکترین بوش" که طبق آن، دولت آمریکا اقدام پیش‌گیرانه علیه هر دولت دیگر را حق طبیعی خود می‌داند، رسماً به اجرا گذاشته خواهد شد و به این ترتیب، آمریکا رسماً به دولتی بر فراز همه دولت‌های دیگر، یا به دولتی برای همه دولت‌ها تبدیل خواهد شد. و اگر سازمان ملل، علی‌رغم این موضع رسمی دولت بوش، با قطعنامه پیشنهادی آن در باره عراق موافقت کند این وضع استثنایی آمریکا را بطور ضمنی به رسمیت خواهد شناخت. ج - حمله به عراق نقداً و قبل از هر چیز به معیار دوگانه و دل‌بخواهی "صلح آمریکایی" (Pax American) در خاورمیانه رسمیت خواهد داد. بر مبنای این معیار دوگانه، حقوق بشر اگر از طرف متحدان آمریکا نقض

شود، مهم نیست و حتی عین صواب است و اگر متحدان آمریکا به سلاح‌های کشتار توده‌ای مجهز باشند، مهم نیست و عین صواب است، اما اگر دولت‌های نامطلوب آمریکا، چنین کنند، به طور اتوماتیک برای آمریکا این حق ایجاد می‌شود که از طریق "اقدامات پیش‌گیرانه" یعنی هر وقت که صلاح بداند، آن‌ها را سرنگون کنند. تردیدی نیست که این وضع نه تنها حقوق بشر و دموکراسی را تقویت نخواهد کرد و نه تنها زمینه کاهش سلاح‌های کشتار توده‌ای را فراهم نخواهد آورد، بلکه زمینه مساعدی برای گسترش تروریسم بین‌المللی و انواع بنیادگرایی‌های مذهبی و ناسیونالیستی به وجود خواهد آورد. د - یکی از نتایج قطعی تصرف عراق و ایجاد دولت دست‌نشانده در آن، درهم شکستن اوپک خواهد بود و این سیاستی است که دولت بوش آن را به صورتی سنجیده از همین الان تدارک می‌بیند. تردیدی نیست که درهم شکستن اوپک در اقتصاد سیاسی کشورهای خاورمیانه نتایج پر دامنه‌ای به بار خواهد آورد و احتمالاً امکانات توسعه این کشورها را با دشواری‌های بیشتری روبرو خواهد ساخت. ه - با توجه به عوامل یاد شده، حمله نظامی آمریکا به عراق زمینه شکل‌گیری دموکراسی را در غالب کشورهای خاورمیانه دشوارتر خواهد کرد و استقلال و حتی موجودیت بعضی از کشورها ممکن است بی‌معنا شود.

۷ - حمله به عراق هر چند به حکومت صدام حسین و حزب بعث پایان خواهد داد، ولی اولاً به احتمال زیاد، از طریق کشتار گسترده مردم بی‌دفاع عراق عملی خواهد شد. بعلاوه، با هدف‌هایی که دولت بوش با این حمله دنبال می‌کند، شکل‌گیری دموکراسی در عراق بعد از صدام، تقریباً ناممکن خواهد بود، از هم اکنون، طراحان آمریکایی پنهان نمی‌کنند که در عراق بعد از صدام، لاقبل برای مدتی، حکومتی نیرومند (یعنی سرکوب‌گر) ضروری خواهد بود.

۸ - تردیدی نباید داشت که حمله به عراق، اثرات پر دامنه‌ای در فضای سیاسی ایران خواهد گذاشت و هر چند ممکن است که به تضعیف یا حتی سرنگونی نظام ولایت فقیه در ایران کمک کند، ولی دشواری‌های بزرگی برای شکل‌گیری دموکراسی در ایران به وجود خواهد آورد. فراموش نباید کرد که کشور ما با اشغال عراق در محاصره کامل نیروهای آمریکا و متحدان آن قرار خواهد گرفت و تردیدی نباید داشت که یک جنبش توده‌ای نیرومند و مستقل در جهت دموکراسی، آن هم در کشوری کلیدی مانند ایران، چیزی نیست که مطلوب آمریکا باشد. بنابراین، باید با سرنگونی رژیم صدام حسین در عراق، در انتظار مداخلات سیاسی (و اگر نگوئیم نظامی) فعال و گسترده آمریکا در صحنه سیاست ایران باشیم. با توجه به این ملاحظات و این دورنما، هر نوع خوشبینی نسبت به حضور نظامی آمریکا در منطقه بسیار خطرناک است. مردم ایران تنها با هشیاری سیاسی و با اصرار روی شرایط و لوازم پایه‌ای شکل‌گیری دموکراسی در کشور، می‌توانند با این خطرات مقابله کنند. تردیدی نیست که مبارزه با جمهوری اسلامی و تلاش برای براندازی آن، در عین حال بی‌اعتمادی کامل به وعده‌های آمریکا تنها راه پیشروی به طرف دموکراسی و استقلال کشور در اوضاع کنونی است.

۹ - در شرایط کنونی جهان، تنها یک جنبش گسترده و بین‌المللی ضدجنگ و ضدامپریالیستی می‌تواند با طرح‌های جهان‌خوارانه آمریکا به مقابله برخیزد. شکل‌گیری چنین جنبشی با همین حرکت‌ها و اعتراضات ضدجنگ در کشورهای اروپا و خاورمیانه می‌تواند آغاز شود، ولی گسترش و موفقیت آن به جهت‌گیری آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه این حرکت‌ها بستگی دارد. زیرا مقابله با آمریکا بدون مبارزه روشن و مؤثر برای حق تعیین سرنوشت مردم کشورهای خاورمیانه - که تماماً به وسیله حکومت‌های خودکامه و فاسد سرکوب می‌شوند - بی‌معناست و به جایی نمی‌رسد. تلاش برای پیوند دادن حرکت‌ها و اعتراضات ضدجنگ کنونی و هدایت آن‌ها در جهت بیداری مردم کشورهای خاورمیانه و کشاندن‌شان به اقدامات مستقل معطوف به آزادی و عدالت اجتماعی، وظیفه عاجل همه جریان‌هایی است که علیه توسعه‌طلبی امپریالیستی و برای آزادی و عدالت و روشنایی

